



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

عرض کردیم در آیاتی که به وظائف آموزشی و تربیتی خانواده اشاره می‌کنند، سه آیه مطلق داریم: «وقایه»، «ائتمار» و «مضاره» و نیز آیات خاصه داریم که یکی آیه «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ» بود.

آیه خاصه دوم: آیه پنجاه و پنج سوره مریم

دومین آیه‌ای که به‌طور خاص به آموزش و وظائف تربیتی می‌پردازد، آیه پنجاه و پنج سوره مریم است، در این آیه آمده است:

«وَ اذْكُرْفِي الْكِتَابِ اِسْمَاعِيلَ اِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا وَ كَانَ يَأْمُرُ اَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ كَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا.» (مریم/ ۵۴-۵۵)

مقدمه‌ای بر سوره مریم

در سوره مریم عده‌ای از انبیاء و اولیای الهی مطرح هستند و به نحوی خداوند در این سوره تاریخ و سیره آن‌ها را یادآوری می‌کند: «وَ اذْكُرْفِي الْكِتَابِ». از قصه حضرت زکریا شروع می‌شود و بعد یحیی بن زکریا و بعد حضرت مریم و حضرت عیسی را بیان می‌کند.

راجع به حضرت عیسی و مریم آیات مفصلی اینجا آمده و بعد می‌رسد به حضرت ابراهیم و اسحاق و یعقوب و حضرت موسی و این سیری است از چند انبیاء الهی که در این سوره به این ترتیب مطرح شده است. از حضرت زکریا شروع می‌شود و یحیی و مریم و عیسی و ابراهیم و فرزندان او و حضرت موسی و اسماعیل و آخری هم ادریس است. بعد هم می‌رسد به آیه سجده:

﴿فَاُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ﴾ (نساء/ ۶۹) و آیه بعدی «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ» (مریم/ ۵۹) که آیه مشهوری است.

سبب این آیه توصیف انبیاء گذشته و بیان احوال آن‌ها است و نوعی سیره پیامبران در این سوره مطرح است. ما در قرآن کریم بحثی داریم و آن این است که در بخش زیادی از آیات قرآن سیره انبیا مطرح شده است، مثلاً در کل



سوره هود، سیر تاریخی انبیاء را مطرح می‌کند و سوره مریم هم تا حدی این‌طور است. بافت بعضی از سوره‌ها از اول تا آخر یک نوع سیر تقریباً تاریخی انبیاء و بیان شخصیت آن‌ها و اوصاف و احوال آن‌ها است. سوره مریم هم حداقل بخش عمده‌اش به این روال نازل شده و سامان یافته است. این مقدمه‌ای است که مربوط به سوره مریم است.

دیدگاه مفسرین در مورد آیه پنجاه و پنج سوره مریم

آنچه به بحث ما ربط دارد، این قسمت از آیه است: «و اذْکُرْ فِی الْکِتَابِ اِسْمَاعِیلَ اِنَّهٗ کَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ کَانَ رَسُوْلًا نَّبِیًّا».

بسیاری از مفسرین بحث کرده‌اند که منظور از این اسماعیل کدام اسماعیل است؟ ما دو تا اسماعیل در انبیاء داریم: یکی اسماعیل فرزند ابراهیم است که در قرآن در چند جا اسم او آمده و با تجلیل هم از او یاد شده است. از همان کودکی که تن داد «قَالَ يَا اَبَتِ اَفْعَلْ مَا تُؤْمِرُ - سَتَجِدُنِي اِنْ شَاءَ اللّٰهُ مِنَ الصّٰبِرِیْنَ» (صافات/۱۰۲) که این کلام اوج تسلیم در برابر امر خدا را در همان نوجوانی نشان می‌دهد و بعد هم همکاری او با حضرت ابراهیم در بنای کعبه و داستان‌های دیگری که در قرآن از او نقل شده است. یکی هم اسماعیل بن حزقیل یا حرقیل است که غیر از اسماعیل فرزند ابراهیم است، ولی جزء انبیاء بوده است. بحث جدی در بین مفسرین مطرح است که اسماعیلی که در اینجا مطرح شده کدام یک از این دو اسماعیل نبی است؟ به ظاهر اگر کسی آیات قرآن را ببیند، ذهنش به اسماعیل بن ابراهیم منصرف می‌شود. دلیلش این است که هم در قرآن اسم او زیاد آمده و قصه‌هایی از او نقل شده است و اینجا هم به نحوی اسحاق و یعقوب آمده که از حضرت ابراهیم است و از این قبیل قرائن که ابتدا به ذهن ما می‌آید که مقصود اسماعیل فرزند ابراهیم است، اما در روایات آمده که آن اسماعیل، اسماعیل دیگری است، البته در روایاتش دقت نکرده‌ام که چقدر اعتبار دارد یا ندارد. بعضی هم در اینجا شواهدی در اینجا ذکر کرده و گفته‌اند که شاهد بر این که این اسماعیل آن اسماعیل نیست، این است که بحث حضرت ابراهیم مفصل مطرح شده است و بعد اسحاق و یعقوب هم آمده و رفته در قصه حضرت موسی و هارون و یک دفعه اسماعیل را مطرح کرده است و این ترتب تاریخی ندارد. اگر اسماعیل همان اسماعیل فرزند ابراهیم بود، در جایی که از اسحاق و یعقوب یاد می‌کند هم باید اسماعیل را می‌فرمود و لذا ترتب تاریخی ندارد. این هم شاهدهی است بر اینکه اسماعیل آن اسماعیل دیگر است، نه فرزند ابراهیم، البته این قرینه به تنهایی تمام نیست؛ چون در قرآن هم این‌طور نیست که همه‌جا تسلسل تاریخی رعایت بشود، ولی روایتی آمده که مقصود آن اسماعیل است، اگر آن روایات معتبر باشد که من در اعتبار آن



دقت نکرده‌ام، قصه حل است و ظاهراً روایات متعدد است و شاید در این بین معتبر هم باشد. این یک بحث است که به لحاظ تفسیری مهم است، ولی به لحاظ نتیجه بحث خیلی مهم نیست. بعد هم پنج صفت برای اسماعیل - هر یک از این دو اسماعیل که باشند - ذکر کرده است که به آن‌ها اشاره می‌کنیم.

صفات اسماعیل در قرآن

صفت اول

یکی اینکه «إِنَّه كَانَ صَادِقُ الْوَعْدِ»؛ وفای به وعده می‌کرد. راجع به این اسماعیل گفته‌اند که یک سال در یک جایی ماند تا کسی که قرار گذاشته بود بیاید.

صفت دوم و سوم

بعد هم دارد که «رَسُولاً نَبِيًّا»؛ او هم نبوت و هم رسالت داشت. با تفاوتی که در جای خودش دارد. این سه صفتی است که برای او ذکر شده است.

صفت چهارم

آخر آیه دوم هم این است که ﴿وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا﴾؛ مرضی خدا بود

صفت پنجم

در اعمال او به این اشاره شده است که «وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ». (مریم/۵۵)

نکات آیه «وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ».

در این آیه شریفه چند نکته وجود دارد که من آن نکات را به ترتیب به فشردگی عرض می‌کنم:

نکته اول

یک نکته تعبیر «وَكَانَ يَأْمُرُ» است که این مفید استمرار است. این طور نبود که یک بار این کار را انجام بدهد، بلکه این سیره مستمره او بود.



نکته دوم

نکته دوم این است که «و کان یأمر» آیا مفید و خوب است، یا نه؟

در بحث اصول به عنوان مقدمه عرض کرده و گفتیم که بحث سیره در اصول در تضاعیف مباحث اصولی، گاهی اجمالاً به آن پرداخته شده است، درحالی که بحث نسبتاً مهم است و توجه به ابعاد و زوایای آن باید تکمیل بشود. آنچه در اصول مطرح هست و ما حاصل آن بحث را اینجا عرض می‌کنیم این بود که می‌گفتیم که حد اعتبار سیره قولی انبیاء و ائمه (علیهم‌السلام) تابعی است از دیدگاه ما در باب عصمت که در باب عصمت انبیاء و ائمه چند دیدگاه وجود دارد و آن دیدگاه‌ها در میزان دلالت و حدود دلالت سیره خیلی تأثیر دارد. چهار پنج نظریه در باب عصمت است که ما جزئیات را صغریاً بحث نکردیم، بلکه فقط نوع روابط آن دیدگاه‌ها و نتایج تولیدشده از آن‌ها را بحث کردیم، اما اصل اینکه این دیدگاه‌ها چیست، این را در کلام احاله دادیم، اما آنچه که مشهور است این است که در مبانی عصمت در باب سیره عملی چیزی بیش از اباحه بالمعنی العام در نمی‌آید و این اساس آن قاعده اولیه است که بنا بر آنچه که در باب عصمت داریم، فعل معصوم - که انبیاء هم معصوم هستند - لا یُفیدُ اکثرَ من الاباحه بالمعنی العام است و این یعنی که این کار جایز است، هم با اباحه بمعنی الخاص جمع می‌شود و هم با استحباب و هم با وجوب جمع می‌شود. حد متیقن و قدر مسلمش همان اباحه به معنای خاص است. آنچه که می‌شود دفع کرد - بنا بر نظریاتی که قابل قبول است - حرمت و کراهت است. این قاعده اولیه در باب سیره است که در جلسات اخیر اصولمان این را اشاره کردیم و بعد در همان جا گفتیم که قرائن و شواهد و قواعدی وجود دارد که سیره را از دلالت بر اباحه بالمعنی العام فراتر می‌برد و آن را مفید رجحان می‌کند که این را در جلسه اصول عرض کردیم.

قرائن دال بر دلالت سیره بر رجحان

در اینجا چند قرینه وجود دارد که می‌تواند شاهد بر این باشد که سیره فقط اباحه را نمی‌خواهد بگوید، بلکه حداقل رجحان را می‌خواهد بگوید که به این قرائن اشاره می‌کنیم:

قرینه اول



یکی از قرائنی این بود که الفاظ مفید استمرار باشند و این یعنی بگوید که «وَ كَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ»؛ یعنی دائماً این کار را انجام می‌داد و کان یفعل کذا. این استمرار معصوم بر یک عملی عرفاً به نوعی مفید رجحان آن کار است.

قرینه دوم

قرینه دیگر هم این بود که نقل سیره در کلام معصوم بخصوص در قرآن باشد؛ یعنی قرآن سیره یک پیامبری را نقل بکند و یا معصومی سیره یک معصومی را نقل بکند. این نقل معصوم معنایش این است که به این عنایتی است و این نکته مهمی است که نقل می‌کند.

قرینه سوم

قرینه سوم این است که سیره در یک ارتباطی با امر عبادی چیزی باشد که خود آن مفید رجحان می‌شود که عبادت باشد و یا مرتبط با عبادت باشد که این هم در اینجا مرتبط با عبادت است؛ چون بالصلوة و الزکوة است. سیره امر است و امر خودش عبادت نیست، ولی امر به عبادت است؛ چون انتسابی با عبادت دارد. این یک نوع قرینه عرفیه است. یک قاعده کلی در قرآن و یا اخبار دارد و سیره یک پیامبر یا یک معصومی را نقل می‌کند و اصل در سیره فعلی این است که لا یفید اکثر من الاباحه، فقط مفید اباحه بالمعنی العام است و لکن از این قاعده اولی با یک شواهد و قرائن ویژه‌ای که می‌گوید این فعل مفید رجحان است و یک عمل نیکو است، نه اینکه جایز بوده و همین‌طوری انجام داده است، خارج می‌شویم.

این قرائن حدود پنج یا شش تا است که سه تا از این قرائن در این آیه جمع است. در اینجا هم خدا سیره یک پیامبری را نقل می‌کند معلوم می‌شود که روی یک حساب و کتابی نقل می‌کند و چیز مهمی است و هم اینکه ارتباطی با نماز و زکات و امثال این‌ها دارد و استمرار هم دارد.

مفسرین باید به این سه قرینه در این آیه توجه بکنند. ما می‌گفتیم وقتی که نقل می‌کند؛ یعنی کار مهمی را می‌شمرد، حتی اگر این را به عنوان قرینه چهارمی بیاورید مانعی ندارد؛ یعنی علاوه بر اینکه یک کار خوب را نقل می‌کند، در مقام توصیف شخصیت برجسته‌ای هم هست و این یا قرینه جدیدی می‌شود و یا اینکه ضمن قرینه قبلی این هم قرینتی دارد.



نتیجه

به خاطر این سه چهار قرینه که در آیه است، خدا سیره پیامبری را نقل می‌کند و در مقام مدح است و استمرار را می‌رساند و ارتباطش به نماز و روزه هست که اعمال عبادی هستند و این مجموعه سه چهار قرینه می‌گوید اینجا فعل، فعلی نیست که فقط جواز را برساند، بلکه این فعل، فعل راجح است، بنابراین سیره‌ای که ما در اصول می‌گوییم؛ یعنی فعل و ترک معصوم، خود آن عمل یا کیفیت عمل ولو مره واحده، این سیره است، از این رو این سیره مسلم به دلایلی که عرض کردیم مفید رجحان هست، نه اینکه فقط مفید اباحه بالمعنی العام رجحان باشد، پس «و کان یأمر» به دلایل چهارگانه مفید رجحان است، نه اباحه بمعنی العام، البته بعید نیست که بگوییم رجحانی که با وجوب هم جمع می‌شود و لذا در «و کان یأمر أهله بالصلاة و الزکاة»، بعید نیست که بگوییم مفید وجوب است، به همان قرائن و مناسبات حکم و موضوع که وجود دارد که در توصیف پیامبری است و ارتباطی که ممکن است با بحث نماز و قرائنی که گفتیم داشته باشد.

قرینه چهارم

ممکن است بگوییم این‌ها مفید وجوب است، اگرچه به وجوب آن خیلی نمی‌توانیم مطمئن باشیم، بلکه آنچه مطمئن هستیم، مفید رجحان هست، البته سیاق آیه هم صادق الوعد است. این هم قرینه‌ای اضافه بر قرائن قبلی می‌شود که اگر بگوییم صلوه و زکوه واجب بوده که فی‌الجمله هم واجب بوده است، آن وقت امر به آن هم امر به واجب می‌شده که مناسبت دارد که بگوییم این هم واجب است و این نکته خوبی است؛ چون امر به امر واجبی است و می‌دانیم امر به واجب هم واجب است و این هم قرینه‌ای است اضافه بر آن قرائن قبلی بر اینکه این رجحان در حد وجوب هم هست، پس اگر این قرائن را کنار هم بگذاریم، بعید نیست که بگوییم در حد وجوب است و البته ادله داریم که نماز در همه ادیان بوده و واجب هم بوده و به لحاظ کمیت سنگین‌تر هم بوده است و بعد در امت اسلامی تخفیف پیدا کرده است. این نکته دوم بود که خلاصه آن این است که بعید نیست که بگوییم قطعاً این سیره رجحان را می‌رساند، نه اباحه به معنای عام را و بعید هم نیست که بگوییم وجوب را می‌رساند با ضم این قرائن و مناسبات حکم و موضوع و تأییدی که با ادله دیگر، مثل آیه «و أمر أهلك بالصلاة» می‌شود.



نکته سوم

این نکته، نکته واضحی است و آن این است که آیا این حکم به امت اسلامی هم تسری پیدا می‌کند؟ این سؤالی است که اینجا مطرح است. بحثی در رسائل در استصحاب داریم که استصحاب احکام شرایع سابقه است و مفصل هم آنجا بحث شده که اگر چیزی در شریعت سابقه داشته باشد، موضوع عوض شده و یا عوض نشده است و ما دلیلی نداشته باشیم، می‌شود آن را استصحاب بکنیم یا نه؟

اقوال در مسئله

قول اول

بعضی گفته‌اند که ممکن نیست؛ چون نسخ شده و دین پیامبر خاتم (صلی الله علیه و اله) ناسخ ادیان قبلی است و لذا موضوع عوض شده و نمی‌شود چیزی را از آنجا به اینجا تسری داد.

قول دوم

بعضی هم پاسخ داده‌اند که این نسخ در کلیت دین است، نه در تک تک احکام، اما اینکه تک تک احکام را بگوییم عوض شده و نسخ شده، این طور نیست و می‌دانیم که خیلی از چیزها نسخ نشده و خط رسالت و نبوت، یک خط مستمری است که حلقه‌های مشترک دارد و استمرار پیدا کرده است و لذا می‌شود آن احکام قبلی را استصحاب کرد. این بحثی است که یادآوری کردم و در تنبیهات استصحاب تحت عنوان استصحاب و احکام شرایع سابقه آمده است.

نظر استاد (حفظه الله)

این بحث در آنجا در جای خودش درست است، اما وقتی که در قرآن کریم چیزی از انبیاء گذشته نقل بشود این می‌شود جز این دین و نقل آن و تأکید بر آن در قرآن که سند اصلی این دین جدید و دین خاتم است و این به مناسبات حکم و موضوع دلیل بر این است که من به عنوان شریعت شما به شما الگو می‌دهم و عرضه می‌کنم و لذا آن بحث با این ربطی ندارد که اگر چیزی در ادیان سابق بود برای ما هم حجیت دارد، یا ندارد. آن بحث مربوط به جایی است که در متون دینی جدی نیامده باشد. اگر چیزی از سیره‌ها و یا اقوال ادیان قبلی در متون دین جدید



بیاید و بر آن تأکید بشود، ظاهرش این است که یعنی جزء همین دین است و این دین آن را تأیید می‌کند و لذا ما اگر یک سیره‌ای از انبیاء گذشته در کتب تاریخ، غیر از قرآن و روایات ما باشد، آنجا جای بحث است که آیا برای ما حجت است یا حجت نیست و جای بحث است که باید استصحاب کرد یا نه. آن بحث مال آنجایی است که سیره-ای قولی از منابع تاریخی غیر قرآن و سنت اسلامی برای ما نقل می‌شود، اما اگر سیره و قولی در منابع اسلامی یعنی قرآن و حدیث نقل شده است، ظاهر این فضا این است که ما هم قبول داریم و به عنوان امر مقبول و جزئی از اجزای این دین داریم برای شما عرضه می‌کنیم.

این دو سه نکته‌ای که می‌گوییم مربوط به اینجا نیست و در واقع مربوط به قواعد تفسیری است و خیلی جاها تسری پیدا می‌کند و ما اینجا تطبیق می‌دهیم؛ یعنی هر سه نکته در اینجا نکات کلی است، بخصوص نکته دوم و سوم که اینجا مصداقی دارد، بنابراین اینجا نیازی به استصحاب نداریم تا بگوییم این «وَ كَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ» مال آن پیامبر بوده است.

نکته چهارم

خصوصیت هر پیامبری الغاء می‌شود و مال دیگران هم هست و همه مکلفین در احکام مشترک هستند و برای تسری آن از امت قبلی به امت جدید نیاز به استصحاب و آن بحث‌ها نداریم و همین‌که در خود دین برای آن تأکید می‌شود، این معنایش این است که مقبول ما است، پس خطابات متوجه به پیامبر یا هر پیامبر دیگر یا اوصاف و احوالی که از آن‌ها نقل می‌شود، اصل این است که مشترک بین همه آدم‌ها است و از شخص به همه امت بعد از آن امت الغاء خصوصیت می‌شود و نیاز به استصحاب نداریم. ظاهر حال و شواهد کلامی و قرائن مطمئن می‌کند که ما این وضع را داریم، اگر کسی هم شک بکند البته جای استصحاب احکام شرایع سابقه است و ما هم استصحاب احکام شرایع سابقه را تقریباً قبول داریم و فکر می‌کنم مشکلی ندارد و جای استصحاب است و هم استصحاب احکام را قبول داریم و هم احکام شرایع سابقه و اشکالات استصحاب را در جای خود رفع کردیم. در چیزهایی که از انبیای گذشته نقل می‌کند، می‌شود دو الغاء خصوصیت کرد: یکی شخص نبی به امت و دوم از آن امت به این امت. این دو الغاء خصوصیت هم چیزی است که در این نکته باید به آن توجه داشت.



نتیجه

جواب این سؤال هم این می‌شود که از نبی به امت و از امت قبلی به امت جدی تسری پیدا می‌کند ل شاهد الحال و لقرائن الخاصه‌ای که اشاره کردیم و اگر هم نباشد بعید نیست که استصحابش هم درست باشد.

نکته پنجم

این وجوب امری که اینجا آمده است، در جایی که با امر به معروف به معنای عام انطباق پیدا بکند، این به عنوان وظیفه خانوادگی و به عنوان تأکد وجوب است، پس امر اهل به واجبات امر مؤکد است؛ زیرا امر به معروف به‌طور کلی وجود دارد. اینجا امر مؤکد است و هر جایی که به هم منطبق بشود، یک ریزه‌کاری‌هایی راجع به این نکته در آیه «قُوا أَنْفُسَكُمْ» گفته بودم که آن ریزه‌کاری‌ها اینجا می‌آید.

جمع بندی

این‌ها نکاتی بود که مطرح کردیم، البته بعضی از نکاتی هم که در آیه قبل گفتیم اینجا می‌آید: یکی بحث «اهل» است که گفتیم اهل، ممیز به بالا را می‌گیرد و نسبت به قبل از تکلیف یک ویژگی را دارد و چندین نکته دیگری که راجع به بحث امر و نوع وجوبش اینجا می‌آید و تکرار نمی‌کنم و نکته بعدی «بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ» است که اینجا علاوه بر نماز زکوة هم آمده است. نکته بعدی هم این است که بعید نیست که «بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ» را که موضوع آیه است، تعمیم بدهیم و الغاء خصوصیت بکنیم؛ یعنی در حقیقت به عنوان یک مصداق بارز و مهم در سیره به آن تأکید شده که «وَ كَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ»، اما اگر فرزند و اهل او نوعی واجبات و تکالیف دیگری داشته باشند، علی‌القاعده آن را باید انجام داد بنابراین نکته بعدی این است که این آیه و آیه قبل که «وَ أَمْرُ أَهْلِكَ بِالصَّلَاةِ وَ اصْطَبْرَ عَلَيْهَا» بود، ولو اینکه در باب نماز و یکی هم نماز و زکوة است، ولی در هر دو آیه الغاء خصوصیت بعید نیست؛ یعنی در متفاهم عرف این است که بحث نماز به عنوان واجب مهم روی آن تأکید شده و الا علی‌القاعده پدر و مادر وظیفه دارند در قبال اهل خودشان، واجبات را به او امر بکنند. اگر این را بگوییم آن وقت این «كَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ» و آنجا «وَ أَمْرُ أَهْلِكَ بِالصَّلَاةِ»، خودشان آیات خاصه نیستند، بلکه با الغاء خصوصیت این‌ها هم جزء آیات مطلقه می‌شود. شاهد این الغاء خصوصیت علاوه بر این تفاهم عرفی و ارتکازات عرفی، چیزی است که در آن آیه می‌گوید «وَ أَمْرُ أَهْلِكَ بِالصَّلَاةِ» و اینجا می‌گوید «بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ» و آن آیه فرموده «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ»



ناراً». (تحریم/۶) این یک سیری دارد که اینجا خواسته روی نماز تأکید بکند و کنار نماز، زکوة آورده است و در آنجا «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَاراً» مطلق آورده و همه واجبات و محرمات را آورده است. این نشان می‌دهد که اینجا هم عنایت تأکید روی نماز و زکوة هست. این تأکید را قبول داریم، ولی روح حکم الغاء خصوصیت می‌شود، بنابراین ضمن قبول تأکید علی الصلوة و الزکوة لا یبعد الغاء خصوصیت و تعمیم الحکم علی کل واجب، بلکه نهی از محرمات که در آیه «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَاراً» بود. اگر این الغاء خصوصیت اول را از نماز به سایر واجبات انجام بدهیم و با کمی درجه پایین بگوییم محرمات را هم در برمی‌گیرد، آن وقت در حقیقت «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَاراً» می‌شد؛ یعنی می‌گوید این وظیفه امر و هدایت کلی که بر عموم جامعه واجب است، در فضای خانواده یک وظیفه ویژه و تأکیدی است. این هم نکته دیگری که اینجا هست. نکته دیگری را هم که قبلاً گفتیم و بازهم تکرار می‌کنیم این است که اینجا امر دارد. طبعاً تعلیم و تمهیدات آموزشی و تربیتی و این‌ها هم از باب اینکه مشمول آیه هست، به یکی از دو دلیل دیروز، یکی الغاء خصوصیت از امر و امثال این‌ها است و یکی هم الغاء خصوصیت هم نشود، مقدمه امر این است؛ یعنی اگر کسی نمی‌داند و می‌خواهی امرش بکنی، مرتبه اول این است که به او آموزش بدهی تا این را بفهمد. این‌ها نکاتی بود که قبلاً مطرح کردیم. اوج این آیات هم «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَاراً» است که طرف وقتی این آیه را شنید، گریه کرد که من چطور می‌توانم این‌ها را حفظ بکنم. آیه او را سبک کرد که معنایش این است که امرش بکنی و مقدمات را فراهم بکنی و تأکید نهایی وظیفه خانوادگی است. این استظهارات فقهی و اجتهادی است. ولی این الغاء خصوصیت اگر ما آیات دیگر و روایات و ارتکازات قوی نداشتیم همین را می‌گفتیم؛ و لکن وجود آیات دیگر موجب می‌شود که ما الغاء خصوصیت را راحت انجام بدهیم و لذا به کمک آن‌ها این الغاء خصوصیت را می‌کنیم که اگر تنها این بود، بعید می‌نمود. و صلی‌الله علی محمد و آله الاطهار